

جمله‌های سی از ادب در مثنوی

عباس باقری

کارشناس ارشد زبان و ادب فارسی و دبیر دبیرستان‌های کرج

چکیده

یکی از اصولی که عارفان و صوفیان بر آن تأکید کرده‌اند و سالکان طریقت را ملزم به رعایت آن دانسته‌اند «ادب» است. مولانا نیز به‌عنوان عارفی بزرگ بر این باور است که نه تنها انسان بلکه تمامی مظاهر خلقت ملزم به رعایت ادب یا همان حفظ حدودند و تخطی از آن، توأم با حرمان و مکافات خواهد بود. ادب مورد نظر مولوی تنها شامل ادب در گفتن و نشستن نیست بلکه حیطة گسترده‌تری چون ادب باطنی، ادب ظاهری، ادب عاشقی و ادب الهی را شامل می‌شود که باید نسبت به حق و مردان حق مراعات گردد. در این مقاله ابتدا به اختصار به دیدگاه برخی از عارفان قبل از مولوی درباره ادب پرداخته شده است. سپس موضوع از دیدگاه مولانا بررسی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: مثنوی، ادب، ترک ادب، ادب باطنی، ادب ظاهری، ادب عاشقی، ادب در مظاهر خلقت.

تعریف ادب

عارفان و صوفیان طی طریق و سلوک و قرب الی الله را مستلزم رعایت بایدها و نبایدهایی همچون اطاعت حق، توکل، صبر، قناعت، ترک تعلقات دنیوی، جهاد با نفس و... می‌دانند. بدیهی است رعایت این بایدها و نبایدها- که به پیروی از کیمیای سعادت **امام محمد غزالی** می‌توان آن‌ها را در دو مقوله منجیات و مهلکات دسته‌بندی کرد، سالک را به

سر منزل مقصود و وصال محبوب هدایت می‌کند. یکی از این بایدها که عارفان و صوفیه به صراحت یا کنایت بدان پرداخته‌اند و مریدان را به رعایت آن ملزم می‌دانند «ادب» است. به قول استاد فروزانفر «ادب نزد صوفیان یکی از اصول مهم طریقت است و همچنان که حفظ حدود ظاهر را ضروری می‌دانند، حفظ باطن از تجاوز حدودی که میان سالک و پیر یا حق تعالی موجود است ضرورت دارد.» (فروزانفر، ۱۳۷۵: ۷۲)

«ادب در لغت عبارت است از حد و اندازه هر چیز را رعایت کردن و در اصطلاح ملکه‌ای است که انسان را از کارهای ناپسند باز می‌دارد.» (سجادی، ۱۳۷۹: ۶۸) اما عارفان و صوفیان در این باره چنین گفته‌اند:

ابونصر سراج، صاحب کتاب «اللمع فی التصوف» در تعریف ادب و تقسیم‌بندی مردم از این دیدگاه می‌گوید: «ادب، کمال هر چیز است که فقط پیامبران و صدیقان بدان پایگاه می‌رسند. انسان‌ها از این نظر به سه گروه تقسیم می‌شوند: ادب اهل دنیا که ادب آنان بیشتر متوجه رعایت فصاحت و بلاغت در کلام و حفظ علوم و اشعار عرب است. ادب دین‌داران که جنبه‌هایی از قبیل رعایت حدود الهی، دوری از هواهای نفسانی، تزکیه نفس و انجام عبادات را در برمی‌گیرد، و ادب برگزیدگان دین که شامل مواردی چون پاکی دل، حفظ اسرار، وفای به تعهدات، یکسانی در ظاهر و باطن، کردار نیک و

پرهیز از نفاق و... است.» (سراج طوسی، ۱۳۸۲: ۱۹)

هجویری در «کشف المحجوب» می‌گوید: «ادب عبارت است از آگاهی از کردارهای نیکو؛ بدین معنی که انسان در ظاهر و باطن با خداوند با ادب رفتار کند.» (هجویری، ۱۳۸۶: ۵۲) وی ادب را به سه دسته تقسیم می‌کند:

«اول، ادب نسبت به توحید با خداوند؛ یعنی انسان در تمامی رفتارهای خود با حق چه پنهان و چه آشکارا ادب را رعایت کند و از بی‌حرمتی بپرهیزد.

دوم، ادب نسبت به خود. بدین معنی که انسان در همه کارها و رفتارهایش جانب مروّت و ادب نسبت به خود را فرو نگذارد و کارهایی را که نسبت به خداوند و خلق خدا بی‌ادبی محسوب می‌شود، نسبت به خود نیز بی‌ادبی تلقی نماید و از آن‌ها بپرهیزد.

سوم، ادب نسبت به خلق. یعنی نیک‌رفتاری با مخلوق حق.» (همان: ۴۹۲ و ۴۹۴)

ابوالقاسم قشیری در «رسالة قشیریه» ادب را «مجموع خوبی و خصلت‌های نیکو» تعریف می‌کند. (قشیری، ۱۳۶۸: ۴۷۸)

پیر هرات، **خواجه عبدالله انصاری**، در «منازل السائرین» در تعریف «ادب» می‌فرماید: «ادب نگهداری حد است، بین غلو و جفا با شناسایی آسیبی که از پا فرا گذاشتن آید.» (انصاری، ۱۳۶۱: ۱۱۳)

عطار نیشابوری در «تذکرة الاولیاء» در شرح احوال عرفا، دیدگاه بعضی از آنان را در باب ادب آورده است. وی در شرح

حال ابوعثمان حیری، به نقل از وی دربارهٔ ادب می‌گوید: «ادب امیدگاه فقر است و آرایش اغنیاء» (عطار نیشابوری، ۱۳۸۰: ۴۸۲) **شیخ ممشاد دینوری** نیز ادب را عبارت از آن می‌داند که «مرید حرمت پیران طریقت را نگه دارد و به برادرانش خدمت کند و آداب شریعت را به‌جای آورد.» (همان: ۶۱۱)

عزالدین محمود کاشانی در «مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه» ادب را عبارت از نیکو ساختن اخلاق، گفتار و کردار می‌داند. وی ادیب کامل را کسی می‌داند که ظاهر و باطنش به اخلاق، گفتار و کردار نیکو مزین باشد. (کاشانی، بی‌تا)

ادب در مثنوی

جای جای مثنوی مولانا حاکی از رعایت و اهمیت ادب است. ادبی که رعایت آن برای انسان به‌ویژه سالک طریقت ضرورت دارد. مولانا ادب را یکی از اصول مهم سلوک الی‌الله می‌داند که رعایت آن مستلزم حسن دقت در همهٔ جنبه‌های زندگی سالک از جمله اعمال، رفتار، گفتار و نیت می‌شود. به‌عبارت دیگر، ادب توأم با بایدها و نبایدهایی است که سالک برای وصول به مقصود- که همان قرب الهی است- ملزم به انجام بایدها و پرهیز از نبایدهاست. در این صورت، ادب به‌عنوان یکی از اصول طریقت به سان پله‌های عروج به سوی محبوب ایفای نقش می‌کند.

در نظام تربیتی مولانا، ادب عبارت از شناخت حق است که هم مصلحت و هم ضرورت محسوب می‌شود. ضرورت رعایت این حدود به‌علت جلوگیری از وقوع هرج و مرج است. (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۲۷۲ و ۲۷۳)

مولانا ضمن نکوهش بی‌ادبی، کسب ادب را منوط به توفیق و عنایت حضرت حق می‌داند و معتقد است که چنانچه انسان ذره‌ای بیش از دیگران به ادب دست یازد حق پاداشی نه درخور اندک ادب او بلکه بسیار فراتر از آن نصیب وی خواهد کرد.

از خدا جوییم توفیق ادب
بی‌ادب محروم شد از لطف رب
(۷۸/۱)

ذره‌ای گر در تو افزونی ادب
باشد از یارت، بداند فضل رب
قدر آن ذره تو را افزون دهد
ذره چون کوهی قدم بیرون نهد
(۴۱/۵ و ۳۱۴۰)

مولانا به نقش شگرف و گاه سرنوشت‌ساز و سعادت‌بخش رعایت ادب در مسیر زندگی انسان معتقد است. وی با بیان داستان ساحران با حضرت موسی (ع) اندک تعظیم و حرمت آنان نسبت به حضرت موسی را- تعارف کردن ایشان به موسی (ع) در اینکه وی ابتدا معجزه‌اش را نمایان کند- سبب رستگاری آنان می‌داند. ساحران در عهد فرعون لعین چون مری کردند با موسی به کین

ادب توأم با بایدها و نبایدهایی است که سالک برای وصول به مقصود- که همان قرب الهی است- ملزم به انجام بایدها و پرهیز از نبایدهاست

لیک موسی را مقدم داشتند
ساحران او را مکرم داشتند
ز آنکه گفتندش که فرمان آن تست
خواهی اول آن عصا تو فگن نخست
گفت نی اول شما ای ساحران
افگنید آن مکرها را در میان
این قدر تعظیم دینشان را خرید
کز مری آن دست و پاهاشان برید
ساحران چون حق او بشناختند
دست و پا در جرم آن در باختند
(۲۰/۱ - ۱۶۱۵)

مولوی در دفتر چهارم مثنوی، ادب را عبارت از آن می‌داند که سالک طریق الی‌الله در مراحل سلوک، سعهٔ صدر داشته باشد و گستاخی و بی‌ادبی بی‌ادبان را تحمل نماید. چرا که به‌خوبی واقف است که طریق وصول به محبوب،

توأم با مخاطرات و ناگواری‌هایی است
که بی‌حرمتی نادانان یکی از این موارد
است.

ای مسلمان خود ادب اندر طلب
نیست الا حمل از هر بی‌ادب
(۷۷۱/۴)

مولانا علاوه بر معانی مزبور در جای
جای مثنوی «ادب کردن» را به‌معنای
امروزی «تنبیه کردن» به‌کار برده است.

گفت نحوی زید عمراً قد ضرب
گفت چونش کرد بی‌جرمی ادب
(۳۶۲۹/۲)

ور سگی آید غریبی روز و شب
آن سگانش می‌کنند آن دم ادب
(۲۹۰/۳)

نک عصا آورده‌ام بهر ادب
هر خری را کاو نباشد مستحب
(۲۸۰۵/۴)

اوستادان کودکان را می‌زنند
آن ادب سنگ سیه را کی کنند
(۳۰۰۶/۵)

بس ادب کردش بدین جرم اوستاد
که مساز از چوب پوسیده عماد
(۳۴۱۳/۶)

ترک ادب

مولانا ضمن تأکید بر لزوم رعایت ادب، جهت تنبیه مریدان و مخاطبان برخی از آفت‌ها و زیان‌های بی‌ادبی را برمی‌شمارد. به باور وی، انسان بی‌ادب نه تنها به خویش ستم روا می‌دارد بلکه به‌واسطهٔ این عمل ناپسندش دنیایی را دچار آتش آشوب و فتنه می‌گرداند. مولانا مطابق شیوهٔ معمول خود با استفاده از تمثیل و قصه‌هایی از گذشتگان، مطالب موردنظر خود را تفهیم می‌کند. وی داستان قوم بنی‌اسرائیل و حضرت موسی (ع) را بیان می‌کند که خداوند برای آنان بدون اینکه تلاش و کوششی انجام دهند غذای آسمانی می‌فرستاد ولی قوم موسی بهانه‌جویی کرده، از موسی نعمات و غذاهای دیگری تقاضا کردند و پاس نعمت‌های حق را به‌جا نیاوردند و حضرت حق نیز نعمت خود را از آنان باز گرفت.



از خدا جوییم توفیق ادب
بی ادب محروم شد از لطف رب
بی ادب تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش در همه آفاق زد
مایده از آسمان در می رسید
بی صداع و بی فروخت و بی خرید
در میان قوم موسی چند کس
بی ادب گفتند: کو سیر و عدس؟
منقطع شد نان و خوان از آسمان
ماند رنج زرع و بیل و داسمان

(۷۸-۸۲/۱)

مولوی در ادامه، داستان حضرت عیسی و یارانش را متذکر می شود که چون در بیابانی گرفتار شدند با دعای حضرت عیسی، خداوند خوان نعمت خود را به آنان ارزانی داشت ولی آنان ناسپاسی کردند و طریق گستاخی و ترک ادب پیشه کردند. پس مستوجب عقوبت حق گردیدند و از خوان نعمت او محروم شدند.

باز عیسی، چون شفاعت کرد حق
خوان فرستاد و غنیمت بر طبق
باز گستاخان ادب بگذاشتند
چون گدایان زله‌ها برداشتند
لابه کرده عیسی ایشان را که این
دائم است و کم نگردد از زمین
زان گذارویان نادیده ز آرز
آن در رحمت بر ایشان شد فراز

(۸۳-۸۶/۱)

مولانا در بیشتر قسمت‌های مثنوی بعد از تفهیم موضوع با استفاده از تمثیل و داستان، پیام خود را در قالب یک یا چند بیت و آن هم با صراحت تمام بیان می کند ولی بعد از بیان داستان حضرت موسی و عیسی و بی ادبی و ناسپاسی یاران آنان در برابر نعمات حق، خاطر نشان می کند که غبار غم و اندوه و تاریکی و ظلمت که بر انسان عارض می شود، ناشی از گستاخی و بی ادبی وی است. این روی گردانان از ادب، مردنمایان نامردی هستند که جوهر مردانگی را کنار نهاده‌اند و عرض و عزت

مردان را نیز به باد داده‌اند. آنان نه تنها دچار حرمان از نعمات الهی می شوند بلکه موجبات ضلالت دیگران را نیز فراهم آورده‌اند.

هر چه بر تو آید از ظلمات و غم
آن ز بی باکی و گستاخی است هم
هر که بی باکی کند در راه دوست
رهزن مردان شد و نامرد اوست

(۹۰/۱ و ۸۹)

آن گروهی کز ادب بگریختند
آب مردی و آب مردان ریختند

(۴۰۱۸/۳)

انواع ادب در مثنوی

برخلاف آنچه امروزه به نظر می رسد که ادب بیشتر شامل گفتار می شود و در سخن تجلی پیدا می کند، از دیدگاه عارفی چون مولانا ادب جنبه‌های گسترده تری را فرا می گیرد که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می شود.

۱. ادب در گفتار

از دیدگاه مولوی ادب در گفتار یکی از اصول مهمی است که سالک باید بدان التفات داشته باشد. آن گاه که سالک ادب در گفتار را مراعات نکند، به ویژه که در مصاحبت با بزرگان باشد، تبعات ناخوشایندی چون حرمان، دل مردگی و سیه‌روزی عاید وی می شود.

بی ادب گفتن سخن با خاص حق
دل بمیراند سیه دارد ورق

(۱۷۴۰/۲)

مولانا در اثنای برخی از داستان‌هایش، ادب در گفتار را در بیان برخی از عناصر و شخصیت‌های داستان متذکر می شود. در دفتر اول در داستان «طعن زدن زاغ در دعوی هدهد» ضمن تقبیح دروغ و بیهوده‌گویی، ادب در گفتار را یادآور می شود. در دفتر دوم نیز آنجا که دوستان و مریدان ذوالنون به عبادت وی می روند و او به علت آشفته حالی بر آنان بانگ می زند که شما کیستید و برای چه آمده‌اید،

مردانش با ادب و منانت خود را معرفی کرده، علت آمدنشان را بیان می کنند. زاغ چون بشنود آمد از حسد با سلیمان گفت کو کژ گفت و بد از ادب نبود به پیش شه مقال خاصه خود لاف دروغین و محال (۲۲/۱ و ۱۲۲۱)

چون رسیدند آن نفر نزدیک او
بانگ برزد هی کیانید؟ اتقوا
با ادب گفتند ما از دوستان
بهر پرسش آمدیم اینجا به جان

(۱۴۴۷/۲)

مولوی در بیان رموز طریقت الی الله، آن گاه که محرم اسرار نمی یابد و چاره‌ای جز سکوت ندارد و برای اینکه مبدا خاطر بلغزد یا اینکه فاش کردن آن اسرار را برای ناهلان آب در هاوان کوفتن می داند، ناگزیر دم فرو می بندد و مقتضای ادب را در سکوت می داند. شرح این را گفتمی من از مری لیک ترسم تا بلغزد خاطر

(۶۹۰/۱)

این مباحث تا بدین جا گفتمی ست
هر چه آید زین سپس بنهفتنی ست
ور بگویی و بکوشی صد هزار
هست بیگار و نگردد آشکار...
نیست زین دو هر دو هست آن بوالعجب
شرح این گفتن برون است از ادب (۳۲/۶ و ۲۱ و ۴۶۲۰)

نیست محرم تا بگویم بی نفاق
تن زدن و الله اعلم بالوفاق

(۴۱۱۴/۳)

۲. ادب در نشستن

مولانا در دفتر اول مثنوی در داستان پیرچنگی، آنجا که خداوند به عمر الهام می کند تا مبلغی پول به پیرمرد مطرب دهد، مؤدبانانه نشستن وی را در کنار پیرمرد بیان می کند و بدین ترتیب نوع دیگری از ادب را، ادب نشستن، گوشزد می کند.

دنباله مطلب در وبگاه نشریه